ماده اولیه خلاقیت مصالحی دارد که من آن را به رعد و برق تشبیه می‌کنم، چرا که خلاقیت در یک لحظه اتفاق می‌افتد و در اصل یک جرقه فکری است که در لحظه خیلی کوتاهی به وجود می‌آید. انسان مبتکر و خلاق در یک زمان بسیار کوتاهی فکر خلاقانه‌ای به ذهنش می‌رسد که آن زمان خیلی مهم است.

Creativity | Interview

فاطمه عرفانیان | جوان

کفش‌های خلاقیت را بپوش و با پای نوآوری راه بیفت

روزمرگی‌ات را سنباده بزن

زینب صناعی

اگر آدم‌ها را ناگهان در برابر این پرسش قرار دهیم که دوست دارید زندگی‌تان را در کدامیک از این دو ظرف بریزید: «روزمرگی» یا «نوآوری» چه کسی است که ابراز تمایل نکند محتوای زیستن او در ظرف نوآوری و خلاقیت ریخته نشود، با این حال بسیاری از آدم‌ها با تأسف تمام به قراردادها و قاعده‌های روزمره زندگی‌شان قناعت می‌کنند و فراتر از آن نمی‌روند، هر چند که آن قوانین و قاعده‌ها ناکارآمد و پوسیده باشد، به خاطر همین است که می‌بینید یک زندگی با همه ظرایف و تنوع و موج‌های سینوسی‌اش ناگهان تبدیل می‌شود به یک خط ممتد، یعنی می‌بینید یکی از جوانی تا بازنشستگی‌اش در کارخانه‌ای کار کرده اما دامنه و مسئولیت و عملکرد او ذره‌ای تغییر نکرده، او ۳۰ سال پیش همان پیچی را می‌بسته که امروز در مرز بازنشستگی می‌بندد، اینجا چه اتفاقی افتاده؟ به واقع همه ظرفیت‌های یک انسان در تکرار ۳۰ ساله بستن یک پیچ به هرز رفته است، اما آیا هر کدام از ما می‌توانیم از همین لحظه ظرف دیگری برای زندگی‌مان اختیار کنیم و از تبدیل شدن زندگی‌مان به یک خط ممتد تکرار شوند. بپرهیزیم؟ گفت‌وگوی ما با مهندس علی زارعی به این مقوله می‌پردازد. زارعی ۳۳ ساله ساکن اصفهان، کارشناس مخابرات، برگزیده جشنواره شکوفایی و نوآوری، مؤسس دبستان فکربرتر و مبتکر اتاق‌های بازی کودکان زیر ۱۰ سال است. وی نویسنده کتاب «به سوی نوآوری» است و در حال حاضر نیز نوشتن کتاب «قطار جادویی» (آموزش کارآفرینی) را در دست دارد. مربی کارآفرینی با روش SIYB، مدیر انفورماتیک جشنواره ایده‌های نو و کارآفرین، مدیر عامل مؤسسه رشد خلاقیت نوآوران جوان، مدیر عامل شرکت فرزانه پرور پارس، مدیر گروه نخبه‌پروری خیریه کارآفرین باقرالعلوم(ع) و عضو هیئت مدیره و مؤسسین شورای پیوند مخترعان ایران بخشی از مسئولیت‌های این جوان اصفهانی است.

برای ما و خوانندگان جالب است بدانیم چه شد که به خلاقیت، نوآوری و کارآفرینی روی آوردید؟

احتمالاً به یاد دارید که سال ۱۳۸۷ سال شکوفایی و نوآوری نام داشت. من آن سال یک طرح اینترنتی ارائه دادم که در استان اصفهان به عنوان یکی از طرح‌های نوآور سال انتخاب شد. خب این مسئله انگیزه‌ای جدی برایم شد تا در این زمینه فعالیت‌های دیگری داشته باشم و طرح‌های دیگری ارائه دهم.

بنابراین تصمیم گرفتم روی این قضیه تحقیق کنم که دانشمندان و مخترعان دنیا از چه روشی برای دستیابی به اختراعات و نوآوری‌های جدید استفاده کرده‌اند. نزدیک به یک سال و نیم روی این مسئله کار کردم و به نتیجه جالبی رسیدم. نتیجه این بود همه این افراد از یک روش استفاده کرده‌اند. من مؤلفه‌های اصلی این روش را استخراج و شروع کردم روی خودم و دیگران به کار گرفتن. خب به تدریج متوجه شدم این روش درست جواب می‌دهد به طوری که هر کس با این پارامترها حرکت کند می‌تواند بعد از مدتی به اختراع و نوآوری دست یابد.

بنابراین پیشنهاد نخبه‌پروری را مطرح کردم و در مرکز مردم نهاد با عنوان خیریه کارآفرین باقرالعلوم(ع) که کار اصلی آن کارآفرینی بود کارگروهی با عنوان نخبه‌پروری نیز تأسیس شد و پس از آن شورای پیوند مخترعین و خیرین کارآفرین را راه‌اندازی کردیم که خوشبختانه تا امروز نیز به تجاری‌سازی چند طرح منجر شده است.

پس از آن دبستان فکر برتر را به راه انداختیم و به دنباله آن دوره مربیگری کارآفرینی را با SIYB گذراندم و هم اکنون نیز در حال نوشتن کتاب کارآفرینی با عنوان «قطار جادویی» هستم.

> **توجه کنید که افراد موفق به نقاط شکست، منفی نگاه نمی‌کنند، بلکه به آن نقاط کسب تجربه می‌گویند، البته زمانی که انسان یک اشتباه را چندین بار تکرار کند، دیگر تجربه نیست، اینجا دیگر فرد شکست خورده است. برخی مردم راه رسیدن به موفقیت را بلد نیستند بنابراین پیشرفت نمی‌کنند البته در بیشتر مواقع خودباوری ندارند و اکثراً از افعال نمی‌توانم و نمی‌شود استفاده می‌کنند یا مدام افعال منفی به کار می‌برند**

یعنی روش شما جواب داد؟

بله، این روش را روی افراد مختلف بررسی کرده‌ایم. سال گذشته نیز شاگردانم در جشنواره ایده‌های نو و کارآفرین به ایده رسیدند و دانش‌آموزان دبیرستانی‌ام به اختراع دست یافتند. در حال حاضر نیز این مسئله را به صورت ریشه‌ای‌تر بررسی می‌کنیم. از بچه‌های خردسال شروع کردیم و در درجه اول سعی داریم پدرها و مادرهایشان را توجیه و روی ذهنیت آنها کار کنیم.

ببینید وقتی یک بچه به یک محیط آموزشی وارد می‌شود، احتمال دارد بعد از یک سال معلم یا مدیرش تغییر کند، مگر یک کودک خردسال چند ساعت در محیط آموزشی است شاید یک سوم سال در مدرسه باشد در حالیکه لحظات زیادی در خانه است و پدر و مادر نیز همیشه ثابت هستند، بنابراین در ابتدای کار ما باید آموزش‌هایمان را از والدین شروع کنیم به خاطر همین، بایدها و نبایدهای اصلی را در کلاسی با عنوان «خلاقیت والدین» برای پدرها و مادرها بیان می‌کنم.

آنها در درجه اول باید از خواندن اخبار و حوادث ناگوار پرهیز و سعی کنند رابطه‌شان را با افراد منفی‌نگر و بدبین قطع کنند؛ جالب اینجاست اکثر والدینی که در این کلاس‌ها شرکت کرده‌اند بعد از چند ماه تصمیم‌های جالبی گرفته‌اند به طوری که یا ادامه تحصیل داده‌اند یا کارهای تازه‌ای را که باعث موفقیت‌شان شده آغاز کرده‌اند؛ بنابراین اول حرکت را برای والدین ایجاد کردیم و بعد این امر باعث جنب و جوش و حرکت در فرزندان شد، در واقع حرکتی که پدر و مادر انجام می‌دهند به گونه‌ای است که فرزند را نیز به دنبال خود می‌کشانند.

شما اگر زندگی بسیاری از مخترعان دنیا را تعقیب کنید می‌بینید آنها به دنبال آموزش‌های صحیحی که ابتدا از طرف خانواده و سپس از سوی جامعه دیده‌اند توانسته‌اند به اختراعات خوبی دست یابند.

آقای زارعی، در حال حاضر تعاریف زیادی درباره خلاقیت و نوآوری وجود دارد، گاهی ممکن است تصور عموم از نوآوری و خلاقیت کارهای خیلی عجیب غریب و شگفتی باشد در صورتی که با رفتارهای بسیار ساده‌ای می‌توان از همان زمان کودکی، بچه را به این سمت و سو هدایت کرد. شما به چه تعریفی از خلاقیت و نوآوری رسیده‌اید؟

در بحث مهندسی خلاقیت‌شناسی در میان صاحبنظران دنیا اختلاف‌نظرهایی وجود دارد که به برخی از مهم‌ترین تعریف‌ها اشاره می‌کنم. بعضی از افراد صاحبنظر در علم خلاقیت‌شناسی بر این عقیده‌اند که خلاقیت امری محیطی است یعنی طبیعت به افراد اجبار می‌کند.

فرض کنید اگر سرما وجود نداشته باشد انسان به دنبال تولید وسایل گرمازا نمی‌رود، اما از طرف دیگر برخی از افراد معتقدند که خلاقیت ذاتی است و شخص بدون آنکه خودش را از اجتماع جدا کند، شروع به نوآوری می‌کند.

اما مهم‌ترین نظر، تقابل تفکر واگرا با تفکر همگراست به طوری که می‌گویند کسی که خلاقیت دارد مانند دیگران فکر نمی‌کند یعنی همیشه راه جدیدی برای رسیدن به سؤال خود پیدا می‌کند و این مسئله است که انسان خلاق را می‌تواند از افراد دیگر متمایز کند.

البته باید بگویم که خلاقیت و نوآوری یک مفهوم کاملاً یکسان نیستند، در اصل خلاقیت ماده اولیه نوآوری است چرا که تا خلاقیتی وجود نداشته باشد نوآوری هم پدید نمی‌آید، از طرف دیگر تا نوآوری نباشد اختراعی صورت نمی‌گیرد.

برای ما از گام‌هایی بگویید که یک مخترع برای رسیدن به یک اختراع در پیش دارد؟

ما پارامترهای یک اختراع را پنج دسته می‌کنیم، اول هدفگذاری، دوم خودباوری، سوم خلاقیت، چهارم نوآوری و پنجم اختراع. شک نداشته باشید که یک مخترع صددرصد برای رسیدن به اختراعش این روش را طی کرده است. حالا فرقی نمی‌کند ایرانی باشد یا خارجی؛ در زمان گذشته باشد یا زمان حال، نمی‌توان گفت یک نفر بدون گذراندن چهار مرحله به اختراع دست پیدا کند پس حتماً این چهار مرحله اصلی را گذرانده است.

البته ماده اولیه خلاقیت مصالحی دارد که من آن را به رعد و برق تشبیه می‌کنم، چرا که خلاقیت در یک لحظه اتفاق می‌افتد و در اصل یک جرقه فکری است که در لحظه خیلی کوتاهی به وجود می‌آید. به گونه‌ای که یک نفر مبتکر و خلاق در یک زمان بسیار کوتاهی فکر خلاقانه‌ای به ذهنش می‌رسد که آن زمان خیلی مهم است. من نام آن را ثانیه طلایی گذاشته‌ام یعنی در یک ثانیه شما بتوانی درست تصمیم بگیری که الان باید چه کار کنی، اما اگر این ثانیه طلایی بیشتر از حد شود دیگر آن خلاقیت وجود ندارد دقیقاً مانند بازیکن فوتبالی که در چند صدم ثانیه باید تصمیم بگیرد توپ را به کدام سمت پاس دهد، اما اگر آن زمان طلایی بگذرد و بخواهد فکر کند من توپ را به چه کسی پاس دهم آن وقت دیگر بازیکن خوبی نیست.

در بقیه امور نیز همین شکل است، وقتی فکر اختراع لامپ به ذهن آقای ادیسون می‌رسد زمانی است که چند میلیارد انسان دیگر نیز روی زمین وجود دارند اما صبح می‌روند سر کار و شب می‌آیند خانه می‌خوابند و اصلاً فکر این را نمی‌کنند که آیا می‌شود شب‌ها نیز مانند صبح روشن باشد یا اگر فکر هم بکنند دنبالش نمی‌روند زیرا آن مراحل پنجگانه را طی نکرده‌اند و هدفگذاری، خودباوری و خلاقیت آقای ادیسون را نداشته‌اند پس اصلاً در این مسیر قدم نگذاشته‌اند.

بنابراین اگر ما بتوانیم خلاقیت را پرورش داده و ثانیه طلایی‌اش را بشناسیم همچنین خودباوری و پشتکار داشته باشیم و کارها را پیگیری و علاوه بر آن شکست‌ها را به عنوان کسب تجربه تلقی کنیم، می‌توانیم به موفقیت دست یابیم.

البته باید یادمان باشد که موفقیت یک رابطه خطی نیست بلکه یک رابطه سینوسی است به طوری که شخص از یک نقطه شروع می‌کند، کمی جلو می‌رود بعد با یک شکست موقتی رو به رو می‌شود و این حالت چندین بار اتفاق می‌افتد که در نهایت یک نمودار سینوسی رو به بالا برای اشخاص موفق وجود دارد.

توجه کنید که افراد موفق به نقاط شکست، منفی نگاه نمی‌کنند، بلکه به آن نقاط کسب تجربه می‌گویند، البته هرچقدر شخص تجربه‌های بیشتری داشته باشد، به طور حتم در آینده بیشتر می‌تواند موفق باشد، البته زمانی که انسان یک اشتباه را چندین بار تکرار کند، دیگر تجربه نیست، اینجا دیگر فرد شکست خورده است.

به نظر شما چرا در فعالیت‌های روزمره عامه مردم اغلب خلاقیتی وجود ندارد و دچار روزمرگی شده‌اند؟

چون در درجه اول، هدفگذاری و خودباوری ندارند، همان طور که می‌دانید در مسیر نوآوری خلاقیت در رتبه سوم قرار دارد، افراد برای پوشاک‌شان خرج می‌کنند و شما آنها را همیشه مرتب و منظم می‌بینید، برای خوراکشان خرج می‌کنند که حتی با اضافه‌وزن مواجه می‌شوند، اما همین افراد حاضر نیستند برای فکرشان هزینه کنند، ببینید همان طور که بدن انسان نیاز به سرمایه‌گذاری دارد، برای فکر نیز باید سرمایه‌گذاری شود که یکی از راه‌های آن مطالعه کتاب‌های ارزشمند است پس همان طور که برای خوراک و پوشاک هزینه در نظر می‌گیرید باید برای خرید کتاب نیز بودجه کافی کنار بگذارید و حتی در کلاس‌ها و سمینارهای آموزشی موفقیت شرکت کنید چرا که اینها مکمل یکدیگرند و به شما ایده می‌دهند، همچنین دریچه‌های جدیدی را به روی شما باز می‌کنند.

ولی کسی که اصلاً این کارها را انجام نمی‌دهد همان راه‌های قدیمی را می‌رود و نمی‌تواند به خلاقیت و نوآوری برسد. جالب است بدانید نتیجه یک تحقیق در سال‌های گذشته نشان داد که ۹۸ درصد افراد موفق گفته بودند که در مشاغل قبلی خود یا ورشکست شدیم یا از کار اخراج‌مان کردند که دیگر کارمان را ادامه ندادیم و سراغ کار جدیدی رفتیم و همان تجربه قبلی که داشتیم باعث رسیدن به موفقیت‌مان شد.

برخی مردم راه رسیدن به موفقیت را بلد نیستند و چون اهمیت هم نمی‌دهند بنابراین پیشرفت نمی‌کنند البته در بیشتر مواقع خودباوری ندارند و اکثراً از افعال نمی‌توانم و نمی‌شود استفاده می‌کنند یا مدام افعال منفی به کار می‌برند.

همان طور که اول صبح را با کلمه منفی خسته نباشید آغاز می‌کنیم و به نوعی خستگی را از همان اول صبح به طرف مقابل القا می‌کند یا اخبار حوادثی که هر روز از رسانه‌های جمعی می‌شنویم همه به نوعی منفی هستند و خلاقیت را از افراد می‌گیرد.

> **وقتی فکر اختراع لامپ به ذهن آقای ادیسون می‌رسد زمانی است که چند میلیارد انسان دیگر نیز روی زمین وجود دارند اما صبح می‌روند سر کار و شب می‌آیند خانه می‌خوابند و اصلاً فکر این را نمی‌کنند که آیا می‌شود شب‌ها نیز مانند صبح روشن باشد یا اگر فکر هم بکنند دنبالش نمی‌روند زیرا آن مراحل پنجگانه را طی نکرده‌اند و هدفگذاری، خودباوری و خلاقیت آقای ادیسون را نداشته‌اند پس اصلاً در این مسیر قدم نگذاشته‌اند**

متأسفانه سرانه مطالعه جامعه ما بسیار کم است و کسانی هم که نشریات و مجله‌ها را می‌خوانند معمولاً صفحات حوادث و ورزشی را می‌بینند، کمتر به دنبال مسائل علمی، کاربردی و راهبردی برای زندگی و جامعه‌شان هستند و در اصل مطالعه را به عنوان یک سرگرمی انجام می‌دهند پس اگر دیدگاهمان را نسبت به مطالعه در جامعه تغییر دهیم فکر می‌کنم کم کم نتایج مثبتی حاصل شود، علاوه بر آن مدت مطالعه‌مان باید افزایش یابد.

من احساس می‌کنم واقعاً با مطالعه کردن زندگی ما دچار دگرگونی و تغییر می‌شود و اگر به مرور بتوانیم افکار منفی را از زندگی‌مان حذف کنیم، پیشرفت‌هایمان دو برابر می‌شود.

سیستم پاداش از بچگی تا سالخوردگی در زندگی ما وجود دارد، وزن این پاداش را با توجه به اینکه می‌تواند عاملی برای خلاقیت باشد، چگونه ارزیابی می‌کنید؟

پاداش‌دهی گاهی برای خلاقیت خوب و گاهی نیز بد است. ما یکی از موانع خلاقیت را همین سیستم پاداش می‌دانیم برای آنکه افراد فقط در ازای پاداش مالی یا معنوی کار یا فکر می‌کنند و این امر برای خلاقیت مضر است برای اینکه شخصی که خلاق است تاب و توان عملی‌نشدن ایده‌اش را ندارد و به دنبال آن است که ایده‌اش را به نتیجه برساند، البته گاهی هم دادن پاداش خوب است و من فکر می‌کنم حتی گاهی پاداش‌های معنوی اثرات خوبی را در روحیه افراد خلاق می‌گذارد اما نسبت اینها باید به نوعی مشخص باشد یعنی ما بدانیم که کجا باید از پاداش استفاده کنیم و کجا دیگر باید آن را قطع کنیم.

ممکن است فردی بهره هوشی بالایی داشته باشد اما در خانواده یا جامعه‌ای قرار گرفته باشد که لزوما مسیر خلاقیت را طی نکرده باشند یا همان مسئله افکار منفی که ممکن است کودک ایده‌ای را بدهد اما از سوی خانواده سرکوب شود. اگر بخواهیم مسیر خلاقیت را در نظر بگیریم، این مسیر را چگونه می‌بینید؟

بر اساس تحقیقات پژوهشگران مهم‌ترین قسمت زندگی هر انسان بین پنج تا ۲۵ سالگی است که عوامل برونی شامل زمینه‌های اجتماعی، خانوادگی و عوامل درونی مانند نداشتن اعتماد به نفس، وسواس‌های فکری و مشکلات روانی که برای شخص ایجاد می‌شود از مهم‌ترین دلایل کاهش هوش و خلاقیت افراد محسوب می‌شود.

اگر یک بچه دو سه ساله را در نظر بگیرید، هنگام راه‌رفتن زمین می‌خورد اما اطرافیان تشویقش می‌کنند که راه رفتن را یاد بگیرد ولی همین کودک وقتی بزرگ می‌شود با سرمایه‌ای که به دست می‌آورد اگر وارد بازار کار شده و کوچک‌ترین شکستی که در رابطه تجاری‌اش بخورد همان خانواده می‌گویند دیدی گفتیم تو نمی‌توانی و تو شکست می‌خوری یا برخی از والدین مرتباً در حال جمع‌آوری ثروت هستند تا فرزندشان رفاه بیشتری داشته باشد در صورتی که روی فکر و خلاقیت فرزندشان سرمایه‌گذاری نمی‌کنند؛ نتیجه این می‌شود گاهی در مدت زمان کوتاهی سرمایه‌شان را از دست می‌دهند چون راهش را بلد نیستند در حالی که ما ثروتمندان خودساخته‌ای داریم که از خانواده‌های فقیر اما با برنامه هستند و صاحب ثروتمند ماندگار می‌شوند.

زیستن

بی‌چتر، زیر بارش لحظه‌ها

فریده عظیم

برف می‌بارید، چتر نداشتم، اما برخلاف انتظار، راه رفتن زیر برف، احساس خوبی به من داد؛ چیزی مثل نزدیکی به طبیعت و حس بی‌واسطه زندگی‌ای که بی‌وقفه در جریان است. ما همیشه می‌توانیم چنین سبک و تازه خود را در جریان زندگی حس کنیم؛ سبک، به خاطر رها کردن بار مشکلات که دائم روی دوشمان حمل می‌کنیم و تازه، به خاطر دریافتن این نکته که هر لحظه، لحظه‌ای تازه و نو است و شگفتی این تازه شدن‌ها وقتی به چشم می‌آید که «همین حالا»، در آینده‌ای که هنوز نیامده و در گذشته‌ای که نمی‌توان در آن تغییری ایجاد کرد، گیر نکنیم. هر چند لحاظ این دو مهم است اما نه آنقدر که امروز، یادمان برود.

برف می‌بارید و من فکر کردم به طراوت و تازگی صبح و یک آن، همه مشکلاتی که فکرم را مشغول کرده بود، فراموش شد. همه چیز تغییر کرد. نه روز، همان روز بی‌حوصلگی بود و نه حال و هوای کوچه و خیابان، همان حال و هوای همیشگی.

کوچه و خیابان و آسمان، همیشه همان است، آنچه این تصویر را تغییر وحسی متفاوت به ما می‌دهد، در حقیقت به واسطه فیلتری است که ما به تناسب حال و هوایمان، روی نگاهمان می‌گذاریم. با حذف این فیلتر، همه‌چیز طور دیگری به چشم می‌آید: درخشان‌تر و پاکیزه‌تر. همه مشکلاتی دارند، همه دردسرهایی دارند، همه غصه‌هایی دارند. این بخشی از زندگی است، اما گاهی که فیلتر را از نگاهمان برمی‌داریم و مشکلات را برای مدتی فراموش می‌کنیم، تازه وزش نسیم زندگی را حس می‌کنیم و آن‌وقت، همان بخش پر از مشکلات و دردسرها و غصه‌ها هم، طور دیگری به چشم می‌آیند: قابل حل‌تر و قابل پذیرش‌تر.

فکر کردم به اینکه، حالا که شب مهمان داریم و می‌دانم که دلمه کلم برگ دوست دارند، زودتر به خانه برگردم و دلمه کلم برگ درست کنم. حالا دیگر نه استرس دیر و زود شدن کارها را داشتم، نه استرس مهمان‌داری.

فکر کردم به اینکه هم می‌توان با استرس و غرزدن و شکایت از هر چیز، دلمه کلم برگ درست کرد، هم بی‌استرس و غرزدن و البته با فکر کردن به غذایی که می‌پزی و طعم غذا و حس خوب پختن غذایی خوب و لذت بردن کسانی که غذا را می‌خورند، دلمه کلم برگ درست کرد.
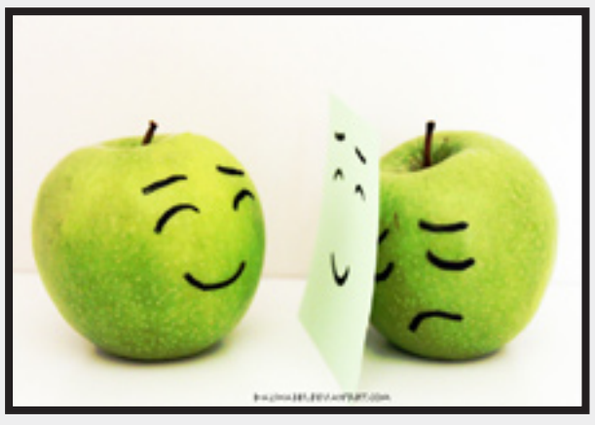
نمی‌دانم چرا چنین تصوری باعث می‌شود رنگ‌ها روشن‌تر و لحظه‌ها خواستنی‌تر به نظر برسند، شاید برای اینکه این‌طوری، در لحظه‌های زندگی آبتنی می‌کنیم و برخلاف اکثر مواقع، فقط تماشاگر گذر رود زندگی نیستیم.